
معیار اعظم بودن «اسم اعظم» خداوند در عرفان اسلامی

کاوس روحی برندق*

◀ چکیده:

پژوهش درباره اسم اعظم خداوند، یکی از مباحث پردامنه در روایات اسلامی و به تبع آن در عرفان اسلامی، اعم از نظری و عملی، به شمار می‌رود. یکی از مسائل مربوط به اسم اعظم، معیار و ملاک در اعظم بودن اسم اعظم است که در میان منابع روایی و عرفانی، جستارهایی مرتبط با آن وجود دارد. مقاله حاضر معیار اعظم بودن اسم اعظم خداوند در عرفان اسلامی را مورد پژوهش قرار داده، و پس از گردآوری یافته‌ها در زمینه معیار اعظم بودن «اسم اعظم» به این نتیجه رسیده است که از میان هشت احتمال - که عبارت‌اند از: ۱) اعظم بودن تمامی اسمای الهی، ۲) هر اسمی که بیشتر عظمت خداوند را آینگی کند، ۳) هر اسمی که ثواب دعا با توسل به آن مضاعف می‌شود، ۴) هر اسمی که هنگام خواندن خدا با آن، استغراق در یاد خدا حاصل گردد، ۵) عدم امکان اطلاع از اسم اعظم، ۶) هر اسمی که اجابت دعا را به دنبال دارد، ۷) هر اسمی که امور تکوینی را تحقق خارجی می‌بخشد، ۸) جامع‌ترین اسم - احتمال هشتم برترین احتمال است و در نتیجه مراد از اعظم بودن اسم اعظم، آن است که محدوده وجودی آن از نظر تکوینی فراگیرتر از تمامی اسمای عینی الهی است و لذا تمامی آثار وجودی و مظاهر هستی از آن تراوش نموده و صادر می‌شود.

◀ کلیدواژه‌ها: اسماء الله، اسم اعظم، اعظمت اسم، ضرورت وجود.

۱. طرح مسأله

وجود خداوند متعال، وجودی بسیط و یکتایی بی‌همتاست؛ ولی عقل به لحاظ نقص خود، هنگام توجّه به ساحت مقدّس او، از دیدگاه‌های مختلف به او توجّه می‌کند تا با تحلیل عقلی، به شناخت نسبی حضرت حقّ نایل گردد. بر اساس یک تحلیل عقلی، وجود و اطوار و آثار وجودی حضرت حقّ به صورت زیر قابل تصور است:

الف) ذات؛ که عبارت است از اصل وجود حضرت حقّ، که منشأ همه کمالات (اعم از صفات، اسما و افعال) می‌شود.

ب) صفات؛ که عبارت‌اند از کمالاتی وجودی حضرت حقّ که از تشعّشات نور وجود هستند و افعال الهی از آنها سرچشمه می‌گیرد؛ مانند: علم، قدرت، حیات و...

ج) اسما؛ که عبارت‌اند از «ذات با لحاظ کمال و صفت وجودی خاص» و در واقع تصویر بُعدی از ابعاد وجودی حضرت حق. تفاوت آنها با صفات در این نکته است که در صفات، تنها صفات و کمالات حضرت حق مورد لحاظ است؛ اما در اسما، صفات و کمالات حضرت حق با ملاحظه ذات. برای نمونه، عالم و قادر، اسم و علم و قدرت، صفت هستند؛ زیرا در عالم و قادر، ذات (که ضمیر «هو» است) مورد لحاظ است؛ ولی در علم و قدرت، هیچ نظری به ذات نیست.

د) افعال؛ عبارت از آثار وجود حضرت حق است که طی یک نظر تحلیلی، با سیر نزولی از ذات، اسما و صفات سرچشمه می‌گیرد و با سیر صعودی، به صفات، اسما و ذات الهی باز می‌گردد.

بر این پایه، می‌توانیم جایگاه اسمای الهی را به طور دقیق، در شئون وجودی حضرت حقّ جست‌وجو کرده و تعریفی جامع و مانع از اسم و مفهوم اصطلاحی آن ارائه داده و بگوییم: «اسم عبارت است از ذات حضرت حقّ با لحاظ صفت و کمال وجودی خاص» (سبزواری، ۱۹۸۱: ۲۸۰/۸؛ ۳۱۵/۷؛ سبزواری، ۱۹۸۱: ۲۸۱/۸).

صدرالمتألهین، بی تا: ۴۴؛ ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱/ ۳۱ و ۲۷۰ و ۴۲۶؛ ۲/ ۱۶ و ۳۷۱ و ۴۱۶؛ داود قیصری، ۱۳۷۵: ۶۴۰، ۶۵۵، ۷۰۲، ۷۰۷، ۱۰۲۴). لیکن نکته‌ای که ممکن است هنگام توجه به مفهوم اسم عینی مورد غفلت قرار گیرد، آن است که صرف این مفهوم «ذات با ملاحظه صفتی از صفات» اسم عینی نیست، بلکه واقعیت خارجی آن اسم عینی است. بر این اساس، در اصطلاح حکمت متعالیه و عرفان نظری، اسم خدا به عنوان یک امر عینی در برابر ذات، صفت و فعل الهی قرار می‌گیرد. همچنین در اصطلاح حکمت متعالیه و عرفان نظری افزون بر این، به وجودهای تکوینی عینی که مظاهر اسمایند، اسم گفته می‌شود و بر این اساس تمامی موجودات به لحاظ دلالت بر حق، اسم حق، و وجودهای تکوینی خاص انسان کامل، شخص بزرگوار رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) اسم اعظم الهی خواهند بود (صالح مازندرانی، ۱۴۲۱: ۴/ ۱۵۶ و ۱۵۷؛ میرداماد، ۱۴۰۳: ۳۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱/ ۴۹۱؛ عفیفی، ۱۳۷۰: ۸۵ و ۱۷۶؛ خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۱ و ۱۶۱؛ خمینی، ۱۳۷۵: ۱۶۳؛ بالی زاده، بی تا: ۱۷۷).

این مقاله بر آن است که تعیین ملاک و معیاری برای اعظمت اسم اعظم بیابد، به عبارت دیگر مسأله پیش‌نگارنده، این است که مفهوم دقیق اعظم بودن اسمی از اسمای الهی چیست و چرا و چگونه اسم اعظم از میان سایر اسمای الهی اسم اعظم نامیده شده است؟

تاکنون تحقیقی در این باره - حتی در زمینه گردآوری و نقل دیدگاه‌ها - صورت نگرفته است. از این رو، این پژوهش هم از جنبه گردآوری آرا و دیدگاه‌ها و هم از جهت پیشنهاد نظریه‌ای در این باب، نوآور است.

به هر حال، عمده دیدگاه‌ها و وجوه در زمینه مفهوم اعظمت اسم اعظم را - دیدگاه‌هایی که انگاره کس یا کسان خاصی است و نیز نظراتی که ابداع نویسنده است و تاکنون قائلی برای آن پیدا نشده است؛ ولی در حد احتمال می‌توان پیشنهادی

در این باب به شمار آورد- به صورت زیر می‌توان سامان داد که در ادامه تحقیق، هر یک از این دیدگاه‌ها، تحلیل و ارزیابی خواهد شد.

۱) تمامی اسمای الهی عظیم هستند؛ بنابراین هیچ اسمی در مقایسه با اسم‌های دیگر اعظم نیست.

۲) هر اسمی که بیشتر عظمت خداوند متعال را آینگی کند، از اسم دیگر که چنین نیست، اعظم است.

۳) اعظمت در باب اسمای الهی، به معنای بیشتر بودن ثواب قرائت اسمای خاص از اسمای دیگر است؛ بنابراین اسمی که بیشترین ثواب قرائت را دارد، اسم اعظم خواهد بود.

۴) اسم خاصی، اعظم نیست؛ بلکه هر اسمی از اسمای الهی که انسان با توسل به آن خدا را بخواند و در حال دعا جز یاد خدا چیز دیگری به ذهنش خطور نکند، اسم اعظم خواهد بود.

۵) اساساً تلاش در جهت شناخت اسم اعظم بی‌نتیجه است؛ زیرا هیچ کس جز ذات خدا از آن آگاه نیست. لذا اسم اعظم همان نام مکنون و مخزون الهی است که اساساً خداوند اجازه ظهور و بروز بدان نداده و کسی را بر آن آگاه و مطلع نکرده است.

۶) هر اسمی که اثر خاص آن اجابت دعا است و در صورت خواندن خدا بدان نام، دعا مورد اجابت قرار می‌گیرد، اسم اعظم است.

۷) هر اسمی که تحقق خارجی امور تکوینی بر آن مترتب است، اسم اعظم است.

۸) اسم اعظم همان نامی است که محدوده وجودی آن در مقایسه با سایر اسمای الهی فراگیرتر است.

۲. بررسی و نقد دیدگاه‌ها

اکنون به ذکر و نقد دلایل هر یک از این دیدگاه‌ها در تبیین ملاک اعظمت اسم اعظم پرداخته می‌شود:

۲-۱. اعظم بودن تمامی اسمای الهی:

این دیدگاه بر آن است که تمامی اسمای الهی عظیم‌اند بنابراین هیچ اسمی در مقایسه با اسم‌های دیگر اعظم نیست. مناوی در ضمن شرح روایات مربوط به اسم اعظم، این دیدگاه را به این صورت نقل کرده است که واژه اعظم از معنای اسم تفضیل منسلخ شده و به معنای صفت مشبّهه «عظیم» است؛ زیرا تمامی اسمای الهی عظیم‌اند و هیچ اسمی در مقایسه با اسم دیگر اعظم نخواهد بود (مناوی، ۱۴۱۵: ۱/۶۵۲). ابن‌حجر در کتاب فتح الباری در این باره چنین اظهار نظر می‌کند که برخی (ابو جعفر طبری، ابو الحسن اشعری و ابو حاتم بن حبان و قاضی ابوبکر باقلانی) گفته‌اند: تفضیل برخی از اسمای الهی بر برخی دیگر جایز نیست؛ پس نمی‌توان گفت اسمی از میان اسما، برتر از اسمای دیگر است. این سخن به مالک نیز استناد داده شده است؛ به دلیل این که گفته است: اعاده و یا تکرار خواندن سوره‌ای خاص در نماز بدون این که سوره‌های دیگر اعاده و یا تکرار شود؛ مکروه است، تا پنداشته نشود که قسمتی از قرآن از بخشی دیگر افضل و در نتیجه مفضول از افضل نقصان دارد. در هر حال، این گروه، احادیث مربوط به اسم اعظم را این گونه توجیه کرده‌اند که مراد از اعظم، عظیم است و تمامی اسمای الهی عظیم هستند؛ چنان که ابو جعفر طبری مجموع احادیث وارده در تعیین اسم اعظم را به این صورت جمع‌آوری و معنا کرده است که اگرچه در یکایک آن‌ها آمده که اسم خاصی، اسم اعظم است؛ ولی اگر مجموع آن‌ها را در نظر بگیریم و به دید یک مجموعه به آن‌ها بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم که تمامی اسمای الهی عظیم هستند (همانجا).

نقد: ۱) اینکه اسم تفضیل گاه از معنای خود منسلخ شده و به معنای صفت
مشبیه می‌آید، درست است؛ چنان‌که بنا بر دیدگاهی واژه «أَهْوَنُ» در آیه شریفه «وَهُوَ
الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»؛ (و اوست خدایی که مخلوقات را پدید
آورده و سپس برمی‌گرداند و این بر او آسان است) (روم: ۲۷)، به معنای «هین»
است (طوسی، ۱۴۰۹: ۸/۲۴۵؛ طبرسی، ۱۴۱۸: ۱۰/۳؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۸/۵۷؛
طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶/۱۷۳؛ عکبری، بی‌تا: ۱/۱۸۶ و...).

نمونه دیگر، دو واژه «خیر» و «شر» است که در معنا اسم تفضیل بوده و در اصل
«أَخْيَرٌ» و «أَشْرَرٌ» بوده‌اند؛ ولی گاهی در معنای وصف مطلق به کار می‌روند (ابن مالک،
۱۴۱۰: ۶/۲۶۵۹؛ حسن، ۱۳۶۷: ۳/۳۹۷). ولی اینکه واژه اعظم در اینجا از معنای اسم
تفضیل منسلخ شده و به معنای صفت مشبیه است، با اشکال مواجه می‌شود؛ زیرا این
معنا، در واقع معنای مجازی و یا حداقل معنای درجه دوم است که تنها در صورتی
که نتوان صیغه اسم تفضیل را بر معنای اصلی آن‌که برتری از صفت دیگر و برترین
صفت است، تطبیق داد، امکان‌پذیر و جایز است؛ به ویژه آنکه با توجه به تحلیل
عقلی که درباره ترتب و توقف اسما بر یکدیگر وجود دارد، قطعاً محدوده برخی از
اسما از برخی دیگر گسترده‌تر خواهد بود؛ و این ترتب و گستردگی تا اسمی که از
همه اسما عظیم‌تر است، ادامه خواهد داشت.

۲) پاسخ این سخن که «در هیچ یک از احادیث وارده تعیین اسم اعظم ذکر نشده
است که فلان اسم، اعظم است و هیچ اسمی برتر از آن نیست»؛ از جواب ادعای
نخست روشن می‌شود. علاوه بر آنکه ذکر چنین چیزی در احادیثی که اسم اعظم را
مشخص کرده‌اند، ضروری نیست؛ بلکه مقایسه اسمای الهی با یکدیگر اقتضا دارد که
برخی اسما از برخی دیگر بزرگ‌تر باشند و در نهایت در نوک هرم، اسمی قرار
می‌گیرد که از همه اسما بزرگ‌تر است.

۳) امکان دارد در تأیید این دیدگاه گفته شود که ادله دال بر اسم اعظم بودن یکایک اسامی الهی، همگی مثبتات هستند و در جمع بین مثبتات هیچ تناقضی وجود نداشته و مفاد هیچ کدام از ادله با دیگری تعارض ندارد. در نتیجه لزومی در وجود اسمی که از سایر اسما باشد، لزوم ما لا یلزم خواهد بود؛ لیکن این سخن خود با اشکال و نقد مواجه است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد در این گونه مباحث عقلی و تحلیلی، اعتماد ما بر مقایسه بین حقایق خارجی است و از نظر روشی، در تقدم مباحث عقلی بر نقلی جای هیچ انکار نیست.

۲-۲. هر اسمی که بیشتر عظمت خداوند را آینگی کند:

این دیدگاه معتقد است، اسم اعظم هر اسمی است که بیشتر از اسم دیگر عظمت خداوند متعال را نشان دهد. مناوی این دیدگاه را به این صورت نقل کرده که اعظم به معنای اسم تفضیل است و اعظم بودن اسم، بدین معنا است که هر اسمی که از اسم دیگر بیشتر عظمت خداوند متعال را برساند، از اسم دیگری که چنین نیست، برتر است. برای مثال اسم «الله» به لحاظ این که هیچ کس را نمی‌توان نه مستقلاً و نه با اضافه به چیز دیگر بدان نامید، از اسم «ربّ» که می‌توان با اضافه به کلمه دیگر مانند ربّ البیت اسم غیر خدا قرار گیرد و غیر خدا را بنامد، اعظم و بزرگ‌تر است (مناوی، ۱۴۱۵: ۱/ ۶۵۲).

نقد: اگرچه این دیدگاه از این جهت که ملاک اعظمت را وجود عظمت بیشتر در اسم به شمار آورده است، گامی به جلو بوده و نقطه‌ای مثبت است؛ اما در تبیین ملاک عظمت با توجه به مثال ذکر شده، اولاً: اسم یک امر لفظی غیر تکوینی به شمار آمده است و این با تکوینی بودن حقیقت اسم در مورد اسم اعظم منافات دارد؛ زیرا دلالت احادیث در مورد اسم اعظم بر لفظ و یا از سنخ مفهوم ذهنی بودن الفاظ، نه تنها قطعی و نصّ نیست؛ بلکه حتّی به حدّ ظهور نیز نمی‌رسد و احادیث یاد شده تنها به این معنا اشاره دارند که با توجه به دلیل عقلی که در این زمینه ذکر گردید،

این اشعار نیز قطعاً مردود خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۸ / ۳۵۴)؛ ثانیاً: عظمت یک امر عرضی و خارج از مفهوم اسم دانسته شده است؛ زیرا از عبارت «به لحاظ این که هیچ کس را نمی‌توان نه مستقلاً و نه با اضافه به چیز دیگر بدان نامید»، در مورد اسم «الله» بر خلاف اسم «رب» که می‌توان با اضافه به کلمه دیگر، اسم غیر خدا قرار گیرد، برمی‌آید که در مقام نامیدن خداوند، این مسأله رخ می‌دهد؛ در حالی که اصل اولی در مورد اسم تفضیل در مقام اضافه به چیزی این است که از افراد مشترک در مبدأ و ماده‌ای که از آن اخذ شده، از لحاظی برتر باشد. بنابراین وقتی گفته می‌شود اعظم اسماء، یعنی از نظر اسم بودن از دیگر اسماء بزرگ‌تر است.

۲-۳. هر اسمی که ثواب دعا با توسل به آن مضاعف می‌شود:

این دیدگاه بر آن است که ملاک اعظمت در باب اسمای الهی، زیادتر بودن ثواب دعا به اسمای خاص از اسمای دیگر است؛ بنابراین اسمی که دارای بیشترین ثواب دعا است، اسم اعظم خواهد بود. ابن حبان، اعظمت در باب اسمای الهی را به بیشتر بودن ثواب قرائت اسمی خاص از اسمای دیگر حمل و معنا کرده و روایات وارده در باب ازدیاد ثواب قرائت برخی سوره‌های قرآن در مقایسه با سوره‌های دیگر را به عنوان نظیر مسأله مورد بحث، ذکر کرده است (مناوی، ۱۴۱۵: ۱ / ۶۵۲).

نقد: این دیدگاه علاوه بر اشکال عرضی بودن مورد تفضیل - که در نقد دیدگاه قبلی ذکر شد - این اشکال اساسی را دارد که ثواب و عقاب اخروی بنا بر دیدگاه صحیح، مبتنی بر مصالح و مفاسد نهفته در اعمال دنیا است. بر این اساس، کثرت ثواب دعا در مورد دعا به اسم خاص و کثرت ثواب قرائت برخی سوره‌های قرآن در مقایسه با سوره‌های دیگر، قطعاً مبتنی بر آموزه‌ها و تأثیرهای تکوینی نهفته در اسم و یا سوره‌ای خاص است؛ بنابراین صرف ازدیاد ثواب دعا، هرگز نمی‌تواند ملاک اعظم بودن اسم باشد؛ مگر آنکه به تأثیرهای تکوینی نهفته در آن بازگردد و در این صورت منشأ اعظم بودن، تأثیر تکوینی خواهد بود، نه صرف کثرت تعلق ثواب.

۲-۴. هر اسمی که هنگام خواندن خدا با آن، استغراق در یاد خدا حاصل گردد: این دیدگاه بر آن است که اسم خاصی اسم اعظم نیست؛ بلکه هر نام از اسمای الهی می‌تواند اسم اعظم باشد؛ چنان‌که از امام صادق (ع) نقل شده است که اسم خاصی اسم اعظم نیست؛ بلکه هر اسم از اسمای الهی که انسان با آن خدا را بخواند و در حال دعا جز یاد خدا موضوع دیگری بر ذهنش خطور نکند، اسم اعظم خواهد بود و او به اسم اعظم، خدا را خوانده است. مفاد این سخن آن است که هر یک از اسمای الهی اسم اعظم‌اند، به گونه‌ای که هرگاه بنده با استغراق در یاد حق، خدا را به هر یک از اسمای او بخواند و در آن حال، اندیشه او به مفهومی جز خدا مشغول نباشد، دعای او مستجاب می‌شود. این مطلب از ابویزید بسطامی، جنید و... نیز نقل شده است (ابن حجر، ۱۳۷۹: ۱۱/۱۹۱؛ سبزواری، ۱۹۸۱: ۸/۱۴۸). این مضمون در منبعی دیگر به این صورت نقل شده است که از رسول اکرم (ص) درباره اسم اعظم خدا پرسیده شد، فرمود: «كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ، فَفَرَّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ، وَادْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ، فَلَيْسَ فِي الْحَقِيقَةِ لِلَّهِ اسْمٌ دُونَ اسْمٍ، بَلْ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛ (هر اسمی از اسمای خدا، به این صورت که دلت را از غیر خدا خالی کن و او را با هر نام که خواستی بخوان، چرا که در حقیقت خدا اسم خاصی ندارد، بلکه او یکتای چیره است.) (منسوب به امام صادق (ع)، ۱۴۰۰: ۱۳۳؛ شهید الثانی، بی تا: ۱۳۶؛ نوری، ۱۴۰۸: ۵/۲۷۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۰/۳۲۲؛ نراقی، بی تا: ۳/۲۹۳).

نقد: (۱) مضمون حدیث فوق، ناظر بر این است که برای استجاب دعا، استشفاع و توسل و تحقق به مفاد اسم خاصی لازم نیست؛ بلکه انسان به هر اسمی - حقیقتاً توسل بجوید و به حقیقت آن متحقق گردد، دعای او به استجاب خواهد رسید. به بیان دیگر، در واقع، این‌گونه احادیث، در پی بیان مفهوم اسم اعظم نیستند؛ بلکه تنها به یکی از ویژگی‌های اسم اعظم که استجاب دعا است، اشاره دارند.

۲) بر فرض اینکه این گونه روایات، در پی تبیین و تعیین اسم اعظم باشند، در واقع در آنها اسمای الهی با یکدیگر مقایسه نشده‌اند؛ بلکه تأثیر هر یک از اسمای الهی با اسباب دیگر مقایسه شده و بر این مسأله تأکید شده است که اسباب دیگر با اسمای الهی رابطه طولی دارند، و مظاهر اسمای الهی هستند؛ و گرنه با احادیث دیگر که در آنها به صراحت، اسم یا اسمای خاصی به عنوان اسم اعظم معرفی شده است، (مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۰/۲۲۳؛ کفعمی، بی تا: ۳۰۶؛ ابن حجر، ۱۳۷۹: ۱۱/۱۹۱) در تضاد و تعارض خواهد بود.

۳) وجه جمع سوم بین این احادیث و روایات متعددی که اسم یا اسمای خاصی را به عنوان اسم اعظم معرفی کرده‌اند، این است که این روایات در پی بیان این نکته‌اند که اسم یا اسمای لفظی، اسم اعظم نیستند؛ بلکه اسم اعظم از سنخ معنا و تحقق به حقایق است؛ به گونه‌ای که هرگاه بنده با استغراق در یاد حق، خداوند را به هر یک از اسمای او بخواند و در آن حال، اندیشه او به چیزی جز خدا معطوف نباشد، حالت اسم اعظم برای او رخ داده و خدا را به اسم اعظم خوانده است؛ لذا قطعاً دعای او مستجاب می‌شود.

۴) معنا و وجه جمع دیگر، آن است که این احادیث در پی بیان برخی از مراتب اسم اعظم هستند (نه اسم اعظم به صورت مطلق) و استجاب دعا، ویژگی این مرتبه نازل از اسم اعظم است.

۲-۵. عدم امکان اطلاع از اسم اعظم:

این دیدگاه بر آن است که اساساً تلاش در جهت شناخت اسم اعظم بدون نتیجه است؛ زیرا هیچ کس جز ذات خدا از آن آگاه نیست. مستند این دیدگاه، پاره‌ای از روایاتی است که ویژگی اسم اعظم را همان اسم مکنون و مخزون الهی برمی‌شمردند که اساساً خداوند اجازه ظهور و بروز بدان نداده و کسی را بر آن آگاه و مطلع نکرده

است. تعبیر مشهوری که در مخزون و پوشیده بودن اسم اعظم در احادیث و دعاهای معصومین (ع) وارد شده، عبارت‌اند از:

(۱) اسم اعظم، مکنون و مخزون و پوشیده از دید ناظران است: «و بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ عَنِ أَعْيُنِ النَّاطِرِينَ» (حلی، ۱۴۰۸: ۲۰۵).

(۲) اسم اعظم، مکنون و پوشیده و مخزون و اندوخته در علم غیب الهی است و خداوند هیچ کس را بر آن آگاه و مطلع نکرده است: «أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ بِاسْمِكَ الْأَكْبَرِ الْأَعْظَمِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ» (حرّ عاملی، ۱۴۲۵: ۴ / ۲۸۴).

(۳) در دعای روز مبعث، اسم اعظم به عنوان اسمی که در سایه ذات حق جای گرفته و نزد خلق و آفریده‌ها اجازه ظهور و بروز نیافته، معرفی شده است: «فَسْأَلُكَ بِهِ وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي خَلَقْتَهُ فَاسْتَقَرَّ فِي ظِلِّكَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ» (طوسی، ۱۴۱۱: ۲ / ۸۱۵)؛ (و از تو مسألت داریم به اسم بزرگ‌تر، والاتر و گرامی‌ترت که آن را آفریدی، پس در سایه [ذات] تو مستقر گشت [و بدان متصف شدی]، سپس [هیچ گاه] از تو به سوی غیر تو بیرون نمی‌آید). مشابه این تعبیر در زیارت آل یاسین نیز به چشم می‌خورد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَهُ مِنْ ذَلِكَ [ذاتِک] وَ اسْتَقَرَّ فِيكَ، فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا» (مجلسی: ۱۴۰۴، ۱۰۲ / ۹۵). خداوند! از تو درخواست می‌نمایم به آن اسمی که آن را از آن [ذات خویش] آفریدی، پس در تو مستقر گشت [و بدان متصف شدی]، و هیچ‌گاه از تو به سوی هیچ‌چیز [دیگر] خارج نمی‌شود. و نیز در دعای بعد از نماز امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌خوانیم: «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ فِي مَكْنُونِ غَيْبِكَ وَ اسْتَقَرَّ عِنْدَكَ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنْكَ إِلَى شَيْءٍ سِوَاكَ» (همو: ۹۱ / ۱۷۳). از تو

مسألت دارم به آن اسمت که در غیبِ نهانت قرار دادی و در نزد تو مستقر گشت، پس [هیچ گاه] از تو به سوی چیز دیگر غیر تو خارج نمی‌گردد.

۴) اسم اعظم، مخزون و مکنون در ذات الهی است و هیچ کس نمی‌تواند بدان برسد: «وَبِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ فِي نَفْسِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَلَا يُنَالُ وَبِاسْمِكَ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ الْأَجَلِّ الْأَعْظَمِ الْمُصْطَفَى» (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۴۶/۲). استفاده از این فقره، در صورتی درست است که از جمله نخست نیز اسم اعظم اراده شده باشد؛ همان‌گونه که در جمله دوم به صراحت سخن از اسم اعظم به میان آمده است.

نقد: ۱) احادیثی که بیانگر اطلاع انبیا و اوصیا (ع)، و حتی برخی اولیای الهی از اسم اعظم است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۴۶/۲۲)، این‌گونه احادیث را - که هیچ کس جز ذات خدا از آن آگاه نیست و اساساً خداوند اجازه ظهور و بروز بدان نداده و کسی را بر آن آگاه و مطلع نکرده است - کمی نامعتبر دانسته و به آسانی، پاسخ و رد این برداشت سطحی هستند. اما در این صورت، وجه جمع میان این احادیث که دسترسی به اسم اعظم را در انحصار ذات خدا برمی‌شمارد و احادیثی که بیانگر اطلاع انبیا و اوصیا (ع) و حتی برخی اولیای الهی از اسم اعظم است؛ این خواهد بود که آنان از برخی مراتب اسم اعظم اطلاع دارند؛ اما بالاترین مرتبه در حوزه هیچ مخلوقی نخواهد بود.

۲) وجه جمع دیگر، آن است که انبیا و اوصیا (ع)، بلکه برخی اولیای الهی حتی از عالی‌ترین مرحله اسم اعظم، یعنی اسم مستأثر، آگاه‌اند، اما در این حالت و یا مقام، انسان با توجه به هستی خود و فانی نبودن، نمی‌تواند به اسم مستأثر راه یابد؛ بلکه در آن‌جا حقیقت ذات حق است که با دید عبد، اسم مستأثر را می‌بیند؛ ا‌که عبد در آن مقام به هیچ وجه خود را مستقلاً نمی‌بیند؛ تا چه رسد که به مشهود خود توجه داشته باشد. زیرا در آن‌جا «شاهد و مشهود و شهود» یکی شده و سالک نه به خود (شاهد)، توجه دارد و نه به شهود خود، و در نتیجه در این مقام، به خدا از آن جهت که

مشهود است توجهی ندارد، بنابراین، این اعتبار سه ضلعی مذکور از بین می‌برد و عبد، تنها مشهود (خدا) را نه از آن جهت که مشهود است، بلکه ذات او را بدون توجه به این که مشهود است، ملاحظه می‌کند.

۳) در هر صورت، این احادیث در پی بیان مفهوم اسم اعظم و امکان‌ناپذیر بودن آن نیستند؛ بلکه از این روایات به صورت ضمنی، وجود قطعی اسم اعظم و تمایز آن از میان سایر اسمای الهی، استنباط و استفاده می‌شود.

۲-۶. هر اسمی که اجابت دعا را به دنبال دارد:

از پاره‌ای از روایات چنین برداشت می‌شود که هر اسمی که اثر خاص آن اجابت دعا است و در صورت خواندن خدا بدان، دعا اجابت می‌شود، اسم اعظم است. مستند این دیدگاه را می‌توان در موارد زیر از احادیث معصومین (ع) دانست که در آن‌ها اجابت دعا و برآورده شدن حوایج، به عنوان مشخصه اسم اعظم ذکر شده است.

۱) در ادعیه وارد شده از سوی معصومین (ع) این مضمون فراوان به چشم می‌خورد که ویژگی خاص اسم اعظم اجابت دعاست. به عنوان نمونه: «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ كَانَ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ تُجِيبَ.»؛ (از تو می‌خواهم به آن اسم اعظم و بزرگ‌تر، که هر گاه به آن خواسته شوی، حق بر تو است که اجابت کنی).
یا: «... بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَبْتَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ.»؛ (و به اسم اعظم و بزرگ‌تر از تو می‌خواهم که هر گاه به آن خوانده شوی اجابت می‌کنی، و هر گاه به آن چیزی از تو درخواست شود، عطا می‌کنی). و موارد متعدد مشابه این دو تعبیر که در احادیث ذکر شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۴/۵۳؛ صدوق، بی‌تا: ۲/۵۳۲ و ۵۷۰؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۹۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳/۶۵ و ۹/۵۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹/۱۵؛ حلی، ۱۴۰۸: ۳۶۵؛ سیوطی، ۱۹۹۳: ۳/۱۴۵؛ شوکانی، بی‌تا: ۲/۲۷۰؛ طبرانی، ۱۴۱۳: ۳۱۶).

۲) در حدیثی دیگر، انواع حوایج در مقام دعا به صورت مشروح، ویژگی اسم اعظم محسوب شده است: «أَلَا أَعْلَمُكَ دُعَاءَ عَلَمَيْنِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ الْأَعْظَمُ الْأَكْرَمُ الَّذِي يُجِيبُ بِهِ مَنْ دَعَاهُ وَ يُعْطِي بِهِ مَنْ سَأَلَهُ وَ يُفْرَجُ بِهِ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ بِهِ الْكُرْبَ وَ يَذْهَبُ بِهِ الْغَمُّ وَ يُبْرِئُ بِهِ السُّقْمَ وَ يَجْبُرُ بِهِ الْكَسِيرَ وَ يُغْنِي بِهِ الْفَقِيرَ وَ يَقْضِي بِهِ الدَّيْنَ وَ يَرُدُّ بِهِ الْعَيْنَ وَ يَغْفِرُ بِهِ الذُّنُوبَ وَ يَسْتُرُ بِهِ الْغُيُوبَ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲۷/۴۱)؛ آیا دعایی به تو نیاموزم که رسول خدا (ص) به من آموخت؟ دعایی که برترین و بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین اسم خدا در آن نهفته است؛ اسمی که دعای هر کس را که اجابت کند، به آن اجابت می‌کند و به هر کس بدهد، به واسطه آن می‌دهد و گرفتاری را می‌گشاید و ناراحتی را برطرف می‌کند و اندوه را می‌زداید و بیماری را بهبود می‌بخشد و شکسته را به هم می‌آورد و نیازمند را بی‌نیاز می‌گرداند و بدهی را می‌پردازد و اثر چشم زخم را برمی‌گرداند و گناهان را می‌آمرزد و عیب‌ها را می‌پوشاند.

۳) در مورد دیگر، نشانه اعطای اسم اعظم به «بلعم باعوراء» که در آیه «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا، فَانْسَلَخَ مِنْهَا، فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ، فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»: (و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، ولی وی خود را از آن‌ها تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و در نتیجه از گمراهان شد) بدان اشاره شده، اجابت دعای او ذکر شده است (راوندی، ۱۴۰۹: ۱۷۳).

۴) در حدیث دیگر، احتمال دعا بر اسم اعظم با مشخصه استجاب دعا معرفی شده است: «أَمَا إِنِّي لَوْ حَلَفْتُ لِبَرَرْتُ أَنَّ الْاسْمَ الْأَعْظَمَ قَدْ ذُكِرَ فِيهَا فَإِذَا دَعَوْتُمْ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ بِالْبَاقِي وَ ارْفُضُوا الْفَاقِي» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۷/۸۷)؛ اگر سوگند یاد می‌نمودم، راست بود؛ که بی‌گمان اسم اعظم خدا در این دعا نهفته است. پس هرگاه

این دعا را نمودید، تمام تلاش خود را در دعا به آنچه پایدار است به کار بندید و در این باره دعا کنید و امور ناپایدار و فانی را رها کنید.

نقد: (۱) ارزترین نقد بر این دیدگاه، احادیث فراوانی است که اجابت دعا را ویژگی اسمای الهی غیر از اسم اعظم به شمار آورده است: «وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجِبْتَ وَ إِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ» (سید بن طاووس، ۱۴۰۹: ۲۰۰)؛ و به آن اسم تو که وقتی به آن می خواندند، اجابت می کنی و وقتی درخواست می شوی، عطا می فرمایی؛ از تو درخواست می کنم.

(۲) امکان دارد این احادیث در پی صدد برخی مراتب اسم اعظم باشند (و نه اسم اعظم به صورت مطلق) و استجاب دعا، ویژگی مرتبه نازل از اسم اعظم باشد.

۲-۷. هر اسمی که امور تکوینی را تحقق خارجی می بخشد:

از پاره‌ای روایات می توان استفاده کرد که هر اسمی که تحقق خارجی امور تکوینی بر آن مترتب باشد، اسم اعظم است. ذکر تمامی این روایات در این مقاله نمی گنجد؛ از این رو تنها به چند مورد بسنده می گردد:

(۱) «لَلَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ وَ نُورٌ فِي نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ وَ يُكْسِرُ بِهِ كُلُّ شِدَّةٍ وَ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ لَا تَقْرُبُهُ أَرْضٌ وَ لَا تَقُومُ بِهِ سَمَاءٌ وَ يَأْمَنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ وَ يَبْطُلُ بِهِ سِحْرٌ كُلُّ سَاحِرٍ وَ بَغْيٌ كُلُّ بَاغٍ وَ حَسَدٌ كُلُّ حَاسِدٍ وَ يَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ وَ يَسْتَقِلُّ بِهِ الْفُلُكُ حِينَ يَتَكَلَّمُ بِهِ الْمَلِكُ فَلَا يَكُونُ لِلْمَوْجِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَ هُوَ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَعْظَمُ الْأَجَلُّ الْأَجَلُّ النُّورُ الْأَكْبَرُ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَ اسْتَوَيْتَ بِهِ عَلَى عَرْشِكَ وَ اتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِهِمْ...» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۸۲/۲؛ صدر المتألهین، ۱۳۸۳: ۱۰/۶۶۴)؛ خدایا! از تو خواهم به حق نام بزرگ و بزرگ تر و والاتر و

ارجمندتر تو که نهان است و در پرده است؛ نور و حق و برهان مبین است؛ آن نامی که نور است همراه نور و نور است از نور و نور است در نور و نور است بر نور و نور است بالای هر نور، نوری است که روشن شود بدان هر تاریکی و شکسته شود بدان هر سختی و هر شیطان سرکش و هر جبار لجباز، نامی که زمین زیر آن بر جا نماند و آسمان از سنگینی آن بر جا نایستد و هر ترسانی با آن آسوده شود و جادوی هر جادوگری بدان بیهوده و باطل گردد و ستم هر ستمگر و حسد هر حسود بدان محو شود و از بزرگی آن هر بیابان و دریا بترکد و چون فرشته بدان تکلم کند فلک بر جا ایستد و هیچ موج پریشانی را بدان راه نیست و آن نام اعظم اعظم اجل اکرم تو است، نور اکبر است که خود را بدان نامیدی و بدان بر عرش خود استوار شدی. و به تو روی می آورم به محمد و خاندانش و از تو می خواهم به حق خودت و به حق آنان ...

(۲) «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِيُسْرٍ تَيْسَّرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلشُّورِ انْتَشَرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ» (سید بن طاووس، ۱۳۷۱: ۳۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۷/۸۷)؛ خداوند، از تو درخواست می کنم به آن اسم بزرگ و اعظم اعظم اعظم و سرافراز و با عظمت تو که هرگاه به درگاه تو بر درهای بسته خوانده شود، گشوده می گردد و هرگاه بر تنگناهای زمین خوانده شود، گشوده می گردد و هرگاه بر سختی خوانده شود، آسان می گردد و هرگاه بر قبرها خوانده شود، مردگان زنده شده و از آنها در می آیند و هرگاه برای برطرف شدن گرفتاری و رنجوری خوانده شود، برطرف می گردد.

(۳) «بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ، وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ» به حق آن اسم اعظم اعظم که والاترین و گرامی ترین اسم تو است و آن

را بر روز نهادی و روشن گردید و بر شب نهادی و تاریک گردید (سید بن طاووس، ۱۴۰۹: ۹۵، ۳۹۲ و ۶۴۶؛ کفعمی، بی تا: ۱۷۹؛ کفعمی، بی تا: ۵۲۹؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۸۰۳).

۴) «وَ اسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ بِهِ تُحْيِي الْمَوْتَى وَ بِهِ تَرْزُقُ الْأَحْيَاءَ وَ تَفْرُقُ بَيْنَ الْجَمْعِ وَ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَ بِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الْأَجَالِ وَ وَزَنَ الْجِبَالِ وَ كَيْلَ الْبِحَارِ اسْأَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ...»؛ به آن اسم اعظم تو که به وسیله آن، آسمان و زمین بدان برپاست و مردگان را بدان زنده می‌داری و زندگان را روزی می‌دهی و امور گردآمده را پراکنده و امور پراکنده را گرد می‌آوری و شماره پایان عمر انسان‌ها و موجودات و وزن کوه‌ها و پیمانه دریاها را به وسیله آن به شماره درمی‌آوری، از تو درخواست دارم، از تو مسألت دارم ای کسی که این چنین هستی... (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۳ / ۷۵؛ ۸۴ / ۷۹؛ سید بن طاووس، بی تا: ۱۹۲، مفصل‌تر از متن: رک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۴ / ۲۱۹).

نقد: ۱) بهترین نقد بر این دیدگاه، احادیث فراوانی است که تحقق خارجی امور تکوینی را ویژگی اسمای الهی غیر از اسم اعظم به شمار آورده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۵۷۲؛ صدوق، بی تا: ۲ / ۱۰۲؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۳ / ۱۰۶؛ سید بن طاووس، ۱۴۰۹: ۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۴ / ۳۴۱).

۲) امکان دارد این احادیث در پی برخی مراتب اسم اعظم باشند (و نه اسم اعظم به صورت مطلق) و تحقق خارجی امور تکوینی، ویژگی مرتبه نازل از اسم اعظم باشد.

۲-۸. جامع‌ترین اسم:

این دیدگاه بر آن است که اسم اعظم همان اسمی است که محدوده وجودی آن در مقایسه با سایر اسمای الهی، فراگیرتر از تمامی اسمای الهی است. توضیح بیشتر این نظریه را به ترتیب، طی نکات زیر پی می‌گیریم:

نخست: اسم، عبارت است از لحاظ ذات حق سبحانه با صفت خاصّ و به عبارت دیگر: اسم، یعنی تعین خاصّ برای ذات حق سبحانه.

دوم: تدبّر در مفهوم هر یک از اسمای الهی و ارتباط مفاهیم آنها با یکدیگر ما را به این نکته راهنمایی می‌کند که مفهوم برخی از اسما از برخی دیگر گسترده‌تر است و بعضی از آنها زیر مجموعه برخی دیگر به شمار می‌آیند. برای نمونه، مفهوم «عالم» شامل همه گونه علوم الهی می‌شود؛ ولی مراد از «مُبصر» و «بصیر»، خصوص علم به مُبصرات و اشیایی است که با چشم دیده می‌شوند (بی آن که خداوند برای اطلاع از آن، نیاز به چشم داشته باشد) و مقصود از «سمیع» و «اسمع السامعین»، (شنواترین شنوا) فقط علم به مسموعات است و... اگر تمام اسمای الهی را به این صورت مورد بررسی قرار دهیم، در نهایت می‌توانیم یک نمودار منسجم از اسمای الهی ارائه دهیم که اسمایی که مفاهیم کلی‌تری دارند، در مرتبه قبل از اسماء جزئی‌تر قرار گیرند. مسأله توقف برخی اسما بر برخی دیگر و انشقاق برخی از برخی دیگر، در احادیث و ادعیه معصومین (ع) آمده است. با مراجعه به روایات و ادعیه، مشخص می‌شود انشقاق اسامی با مفهوم جزئی‌تر از اسم‌های با مفهوم کلی، به صراحت در احادیث و دعاهای وارده از معصومین (ع) آمده است.

یکی از این روایات، روایت پر محتوای «ابراهیم بن عمر» به نقل از امام صادق - علیه السّلام - است که برخی تعبیرهای صدر و ذیل آن بر انشقاق اسما از یکدیگر دلالت دارد. به دلیل اهمیت حدیث آن را در ذیل ذکر می‌کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - خَلَقَ اسْمًا [أَسْمَاءُ] بِالْحُرُوفِ غَيْرَ مَتَّصَوَاتٍ [غَيْرُ مَنَعُوتٍ]، وَ بِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ، وَ بِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ، وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ، وَ بِاللَّوْنِ غَيْرِ مَصْبُوغٍ، مَنْفَى عَنْهُ الْأَفْطَارُ، مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْخُدُودُ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مَتَوَهِّمٍ، مُسْتَبَرٌّ [مَسْتَوْرٍ] غَيْرُ مَسْتَوْرٍ. فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعًا، لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ آخَرَ [الْآخِرُ]، فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا، وَ حَجَبَ مِنْهَا

وَاحِدًا، وَ هُوَ الْإِسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ. فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ وَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ سَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَقْسَامِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ، فَذَلِكَ أَتْنَا عَشْرَ رُكْنًا، ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْمًا، فِعْلًا مَنْسُوبًا إِلَيْهَا؛ فَهُوَ الرَّحْمَانُ، الرَّحِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ، الْحَيُّ، الْقَيُّومُ، لَمْ يَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَ لَمْ يَأْخُذْهُ سَنَةٌ، الْعَلِيمُ، الْغَيْبُ، الْبَصِيرُ، الْحَكِيمُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْعَلِيُّ، الْعَظِيمُ، الْمُقْتَدِرُ، الْقَادِرُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيِّمُ، الْمُنْشِئُ، الْبَدِيعُ، الرَّفِيعُ، الْجَلِيلُ، الْكَرِيمُ، الرَّازِقُ، الْمُحْيِي، الْمُمِيتُ، الْبَاطِنُ، الْوَارِثُ. فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَمَّ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ سِتِّينَ اسْمًا، فَهِيَ نِسْبَةُ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ، وَ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَرْكَانٌ، وَ حَجَبَ الْإِسْمَ الْوَاحِدَ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحِيمَ - نَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (اسراء: ۱۱۰) «کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۱۲؛ صدوق، بی تا: ۱۹۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۴/ ۱۶۶؛ حویزی، ۱۴۱۲: ۳/ ۲۳۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۸/ ۳۶۳ و ۱۳/ ۲۲۹؛ صدر المتألهین، ۱۳۸۳: ۳/ ۲۸۳؛ جیلانی، ۱۴۱۹: ۸/ ۱ و ۲۶۶).

ترجمه: به راستی که خداوند - تبارک و تعالی - اسمی را آفرید که به واسطه حروف، به صدا و با لفظ به گفتار در نمی آید و به واسطه پیکر، مجسم نگشته و کالبدپذیر نمی گردد و به تشبیه و همانندی [با آفریده هایش] توصیف نمی شود و به هیچ رنگ و فامی رنگین نمی گردد. کرانه ها از آن نفی شده، [و] حدود و مرزها از آن به دور، [و] حسّ و دریافت هر پندارکننده ای از آن محجوب و در پرده، [و] بی آن که [با چیزی] پنهان شده باشد، مستتر و نهان است. پس آن را یک کلمه تامّ و کامل [مشمول] بر چهار جزء قرار داد که با هم هستند و هیچ کدام پیش از دیگری نیست؛ سپس سه اسم از چهار اسم را به خاطر نیاز آفریده ها بدان، آشکار، و یکی را بازداشته و [از مخلوقات] محجوب ساخت، و آن همان اسم مکنون و پوشیده و مخزون [و اندوخته و در گنجینه ذات] است. پس این ها اسامی و نام هایی هستند که آشکار و

هویدا گشته‌اند؛ پس ظاهر و آشکار همان [اسم] الله، تبارک و تعالی است و خداوند سبحان برای هر کدام از این اسم‌ها چهار رکن و پایه را مسخر و فرمانبردار نمود؛ پس مجموع این‌ها دوازده رکن می‌شود، سپس برای هر رکنی، سی اسم آفرید، [یعنی] فعل و کاری که به آن‌ها منسوب است، پس اوست رحمان و رحمت‌گستر، رحیم و مهربان، فرمانروا، و بسیار پاکیزه [از هر عیب و کاستی]، آفریدگار، پدیدآورنده، چهره‌نگار، زنده، استوار و استوار دارنده [آفریده‌ها] که خواب آلودگی و خواب او را فرا نمی‌گیرد [و از کار باز نمی‌دارد]، آگاه، کاردان، شنوا، بینا، حکیم، عزیز و سرافراز، جبار و چیره [بر همگان و یا جبران کننده کاستی‌های خلق]، متکبر و سربلند، بلندپایه، بزرگ، توانمند، توانا، سالم [از هر نقص]، ایمنی بخش، چیره و فایق [بر خلق]، [آفریننده]، ایجاد کننده، نوآفرین، والا، بزرگوار، گرامی و بخشنده، روزی دهنده، زنده کننده، میراننده، برانگیزنده، وارث. این اسم‌ها و نام‌های نیکوتر دیگر - تا این که سیصد و شصت اسم تمام شود - همه به آن سه اسم منسوب‌اند. و این سه اسم ارکان و پایه‌اند، و [آن] یک اسم مکنون و پوشیده و مخزون و اندوخته [در نزد خویش] را با این سه اسم محجوب و پنهان ساخت و این [معنای] فرمایش خداوند متعال است که فرمود: «بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید؛ هر کدام را بخوانید، نام‌های نیکوتر تنها از آن او است».

نیز از جمله دعاهای مربوط به موضوع اشتقاق اسماء از یکدیگر، دو گفته زیر از دعاهای معصومین (ع) است:

۱) «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ [مِنْ قَدَمِكَ وَ أَرْكَكَ وَ نُورِكَ وَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ] مِنْ كِبْرِيَاءِكَ وَ جَبْرُوتِكَ وَ عَظَمَتِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ بِجُودِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ [أَشْفَقْتَهُ] مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ رَأْفَتِكَ وَ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ جُودِكَ وَ بِجُودِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ غَيْبِكَ»؛ به آن اسم تو که آن را از [دیرینگی و بی آغاز بودن و نورت شکافته و برگرفته‌ای و به آن اسم اعظم تو که آن را از]

بزرگ‌منشی، شکوه چیره، عظمت و عزت برگرفته‌ای و به جود تو که آن را از رحمت و به رحمت تو که آن را از رأفت و به رأفت تو که آن را از جودت و به جود تو که آن را از غیبت شکافته و برگرفته‌ای، از تو درخواست می‌کنم.

۲) «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ عَظَمَتِكَ وَأَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ كِبَرِيَاثِكَ وَأَسْأَلُكَ بِكِبَرِيَاثِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ كَيْوُنِيَّتِكَ وَأَسْأَلُكَ بِكَيْوُنِيَّتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ جُودِكَ وَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ عِزِّكَ وَأَسْأَلُكَ بِعِزِّكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ كَرَمِكَ وَأَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ رَأْفَتِكَ وَأَسْأَلُكَ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي اسْتَقْتَنَهَا مِنْ حِلْمِكَ وَأَسْأَلُكَ بِحِلْمِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ لُطْفِكَ وَأَسْأَلُكَ بِلُطْفِكَ الَّذِي اسْتَقْتَنَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ» (صفار، ۱۴۰۴: ۲۳۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۷۰/۲۶؛ حویزی، ۱۴۱۲: ۵۲۵/۲ و ۴، ۴۵۸)؛ به آن اسم تو که آن را از عظمتت و به عظمتت که آن را از کبریائیت و بزرگمنشی‌ات و به بزرگمنشی‌ات که آن را از هستی‌ات و به وجود و هستی‌ات که آن را از جودت و به جودت که آن را از سرفرازی‌ات و به سرفرازی‌ات که آن را از کرم خود و به کرمت که آن را از رحمتت و به رحمتت که آن را از رأفتت و به رأفتت تو که آن را از بردباری‌ات و به بردباری‌ات که آن را از لطفت و به لطفت که آن را از قدرتت شکافته و برگرفته‌ای، از تو درخواست می‌کنم.

سوم: بر اساس دو مقدمه ذکر شده، روشن است اسمی که مفهوم آن از همه اسماء کلی‌تر است، در رأس این نمودار قرار می‌گیرد و اسم اعظم همان اسمی است که صفتی که در آن همراه با ذات ملحوظ می‌گردد، از تمامی صفات الهی فراگیرتر و برتر است و بدین ترتیب، محدوده وجودی آن فراگیرتر از تمامی اسماء الهی است و به این دلیل، تمامی آثار وجودی از آن صادر می‌گردد و همه امور به آن منتهی می‌شود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۵: ۵۰ و ۵۱)، به عبارت دیگر، جامع‌ترین تعیین،

جامع‌ترین اسم و در نتیجه اسم اعظم الهی خواهد بود که بر تمامی اسمای الهی سیطره دارد و تمامی اسما و آثار وجودی از آن منشعب می‌شود.

بدین ترتیب، اسمای الهی و تعینات منتسب به حضرت حق سبحانه، بر یکدیگر مترتب و متفرع و متوقف هستند. مثلاً اسم شهید، علام الغیوب، عالم الغیب و الشهادة، سمیع و بصیر از فروع اسم علیم هستند و این توقف و ترتب ادامه دارد تا برسد به اسمی که دیگر بر هیچ تعین و اسمی مترتب نیست که آن، اسم اعظم الهی است.

بر پایه این نظریه، بحث در تعیین مفهوم اسم اعظم، بر مقایسه اسم اعظم با اسمای دیگر الهی استوار است و اینکه کدام اسم از میان اسمای الهی، از همه اسماء، جامع‌تر و شامل‌تر و یا بی‌تعین‌تر است. در واقع بنا بر این دیدگاه، اگر مفهوم عینی اسم، عبارت از «واقعیت ذات حضرت حق سبحانه با لحاظ صفت وجودی خاص» باشد؛ بنابراین در ترکیب وصفی «اسم اعظم» مفهوم موصوف یعنی «اسم» روشن است و منظور از مفهوم وصف یعنی «اعظم»، بزرگ‌ترین اسم خدا است؛ یعنی بزرگ‌ترین صفتی که می‌توان حضرت حق سبحانه را با آن توصیف کرد. به عبارت دیگر، مقصود از اسم، متن واقع و حقیقت خارجی حضرت حق از دیدگاه صفت خاص است (نه وجود لفظی و یا حتی ذهنی آن). بر این اساس، اسم اعظم، یعنی این که حضرت حق سبحانه به صفتی وصف شود که آن صفت، بزرگ‌ترین صفت حضرت حق باشد؛ لیکن پرسشی که درباره تبیین مفهوم اسم اعظم مطرح می‌شود، این است که آیا مقصود از بزرگ‌ترین صفت، جامع‌ترین صفت است؛ یعنی صفتی که مفهوم و حقیقت آن تمامی اوصاف الهی را در برگیرد و بنابراین، اسم اعظم یعنی واقعیتی که مستجمع جمیع صفات و کمالات الهی است؛ چنان‌که گفته شده است لفظ جلاله «الله» - آن‌گونه که از اسمای الهی باشد و نه علم ذات - چنین است؛ و یا منظور از بزرگ‌ترین صفت، صفتی است که از همه صفات الهی کم‌ترین قید و تعین

را دارد و بدین لحاظ برترین و بزرگ‌ترین صفت الهی است و اسمی که این صفت در آن لحاظ می‌شود، اسم اعظم است؛ چنان‌که گفته شده، اسم «أَحَد» چنین است؛ یعنی از میان اسمای الهی، اسمی که کم‌ترین تعین را دارد و بلکه حتی «بی تعین بودن» نیز قید آن نیست؛ اما در واقع بازگشت معنای اوّل به دوّم است؛ یعنی بی تعین‌ترین اسم، جامع‌ترین اسم و در نتیجه اسم اعظم خواهد بود. به بیان دیگر اسم اعظم عبارت از اسمی است که صفتی که همراه با ذات ملحوظ می‌شود، از تمامی صفات الهی فراگیرتر و برتر است و بدین ترتیب، محدوده وجودی آن فراگیرتر از تمامی اسمای الهی است و به این دلیل، تمامی آثار وجودی از آن صادر و همه امور به آن منتهی می‌گردد(همان).

افزون بر تحلیل عقلی گذشته، در پاره‌ای از احادیثی که بیانگر ویژگی‌های اسم اعظم است، بر جامعیت وجودی اسم اعظم تصریح شده است:

۱) در سخنی اسم اعظم به عنوان اسمی که بر آسمان‌ها و زمین - که کنایه از تمامی موجودات است - احاطه دارد و تمامی موجودات بدان وابسته‌اند، معرفی شده است: «و بِالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ وَ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْمُحِيطِ بِمَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي أُشْرِقَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي أُشْرِقَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ أَضَاءَ بِهِ الْقَمَرُ وَ سُجِّرَتْ بِهِ الْبِحَارُ وَ نُصِبَتْ بِهِ الْجِبَالُ وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي قَامَ بِهِ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ وَ بِأَسْمَائِكَ الْمُكْرَمَاتِ الْمُقَدَّسَاتِ الْمَكْنُونَاتِ الْمَخْزُونَاتِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَسْأَلُكَ بِذَلِكَ كُلِّهِ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۹۱/۳)؛ از تو درخواست می‌کنم ... به آن اسم بزرگ‌تر بزرگ‌تر و به آن اسم اعظم اعظم، که بر ملکوت [و باطن] آسمان‌ها و زمین احاطه دارد. و به آن اسمی که آسمان‌ها و زمین بدان روشن است و به آن اسمی که آفتاب بدان می‌درخشد و ماه پرتو می‌افکند و دریاها جوشیده و فوران می‌کند و کوه‌ها راست ایستاده‌اند، و به آن اسمی که عرش و کرسی بدان

برپا است، و به اسم‌های گرامی، پاکیزه، پنهان و اندوخته در علم غیب در نزدت، به همه این‌ها از تو می‌خواهم.

۲) در بیان دیگر «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَا شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَلَا أَجَلٌ مِنْهُ وَلَا أَكْبَرُ مِنْهُ» (سید بن طاووس، ۱۴۰۹: ۴۴۰)؛ به آن اسم بزرگ و بزرگ‌تر تو که چیزی بزرگ‌تر و برتر و فراتر از آن نیست، از تو درخواست می‌کنم.

۳) در برخی ادعیه، اسم اعظم به عنوان اسمی که همه اشیا به او قریب و نزدیک‌اند و یا در برابر او خشوع و شکستگی نشان می‌دهند، معرفی شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَانَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ» (همو، ۴۵)؛ خداوند! به آن اسمی که تمام اشیا در برابر آن خوار و ذلیل و افتاده‌اند، از تو درخواست می‌کنم.

گذشته از دلایل یاد شده، می‌توان از تعاریف و توضیحاتی که در کتاب‌های عرفانی درباره اسم اعظم آمده است، به روشنی به این حقیقت رسید که معیار اعظم بودن اسم اعظم، جامعیت محتوایی و احتواء اسم اعظم بر اسمای دیگر از نظر تکوینی و وجودی است، از جمله تستری در تفسیر خود، آن را در بردارنده تمامی اسما برشمرده است: «الَّذِي حَوَى الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (تستری، ۱۴۲۳: ۲۲) و نزد سبزواری در بردارنده تمامی صفات جمال، جلال و کمال است: «الْجَامِعُ لِكُلِّ صِفَاتِ الْجَمَالِ وَالْجَلَالِ وَالْكَمَالِ» (جیلانی، ۱۴۱۹: ۲۳) و دیلمی، به نقل از ابویزید بسطامی، ویژگی محدود نبودن را برای آن ذکر کرده است: «لَيْسَ لَهُ حَدٌّ مَحْدُودٌ» (دیلمی، ۱۴۲۸: ۵۵) و نجم‌الدین کبری، موجودات را به عنوان حروف اسم اعظم معرفی می‌کند: «وَالِاسْمِ الْأَعْظَمِ مَرْكَبٌ مِنْ جَمِيعِ الْآيَاتِ، فَمَا مِنْ آيَةٍ فِي عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، إِلَّا هِيَ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ» (کبری، ۱۴۲۶: ۱۷۶)؛ اسم اعظم مرکب از تمامی آیات و نشانه‌های خدا است، پس در عالم غیب و شهود، آیه و نشانه‌هایی نیست جز اینکه حرفی از حروفی از اسم اعظم است. و ابن عربی مدلول اسم اعظم را مقام جمع می‌-

داند: «الِاسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي لَا مَدْلُولَ لَهُ سِوَى عَيْنِ الْجَمْعِ» (ابن عربی، بی تا: ۱۲۰/۲)؛ اسم اعظم که مدلول و معنایی برای آن جز عینی [مقام] جمع وجود ندارد. و قاسانی با توضیح این جامعیت می نویسد: «حَضْرَةُ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي هُوَ الذَّاتُ مَعَ جَمِيعِ الصِّفَاتِ الْمُعْبَرِ عَنْهُ بِلَفْظَةِ اللَّهِ فِي عَيْنِ جَمْعِ الْوُجُودِ، بِحَيْثُ لَمْ يَخْتَجِبْ عَنِ الذَّاتِ بِالصِّفَاتِ وَلَا بِالصِّفَاتِ عَنِ الذَّاتِ» (ابن عربی / قاسانی، ۱۴۲۲: ۲/۲۹۴)؛ حضرت اسم اعظم که همان ذات همراه با تمامی صفات است و از آن با لفظ الله تعبیر آورده می شود، به صورتی که دارنده این مقام جمع وجود را حایز باشد و به واسطه صفات از ذات خدا و به واسطه ذات از صفات محجوب نگردد. و ابن عربی در جای دیگر آن را راس تمامی اسماء و مصدر تمامی موجودات معرفی می کند: «... أَمَّا هَذَا الْإِسْمُ الَّذِي هُوَ اللَّهُ، فَهُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي هُوَ رَأْسُ الْأَسْمَاءِ، وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ كُلُّ مَعْنَى، وَهُوَ الْمَنْزَهُ الْمُتَبَوِّعُ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتْ الْمَخْلُوقَاتُ، وَعَلَيْهِ أُسِّسَتِ الْأَرْضُونَ وَالسَّمَوَاتُ، وَعَنْهُ صَدَرَتِ الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ، فَاَلْمَصْنُوعَاتُ بِأَسْرِهَا مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى تَشْهَدُ بِأَنَّهُ مُوجِدُهَا، وَمَا مِنْ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا وَهُوَ مَعَهَا» (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱/۲۴۴)؛ اما اسم الله، اسم اعظم و رأس تمامی اسماء الهی است، و هر معنا و وجودی به آن رجوع می کند، و منزّه [از هر آلیش] است و متبوع [تمامی وجودها است] و تمامی مخلوقات به آن ظاهر گرویده اند، و آسمانها و زمین بر پایه آن بنیان نهاده شده اند، و تمامی اسماء و صفات الهی از آن صادر گردیده و منشأ گرفته اند. بنابراین، همه آفریده ها از عرش تا خاک، گواهی می دهند که پدیدآورنده آنها او [اسم اعظم] است و ذره ای نه در زمین و نه در آسمان و نه تر و نه خشکی نیست جز آنکه او [اسم اعظم] با آنها است. و قاسانی در جای دیگر تعبیر محیط به تمامی اسماء را در مورد اسم اعظم به کار برده است: «بَلْ هُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الْمُحِيطُ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ» (قیصری، ۱۳۷۵: ۲۱۸)؛ بلکه آن اسم اعظم است که به تمامی اسماء الهی

احاطه دارد. و قیصری نیز مشابه این تعبیر را دارد: «... الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الْجَامِعُ لِلْأَسْمَاءِ كُلِّهَا» (قیصری، ۱۴۲۵: ۱۰۳)؛ اسم اعظم که تمامی اسمای الهی را در بر دارد. و امام خمینی تمامی اسماء را از تجلیات اسم اعظم می‌داند: «وَسَائِرِ الْأَسْمَاءِ رِشْحَاتِ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَ تَجْلِيَاتِهِ الْجَمَالِيَّةِ وَ الْجَلَالِيَّةِ، فَهُوَ الْإِسْمُ الْعِلْمُ لِلذَّاتِ الْمَوْجِدَةِ لِلْعَوَالِمِ كُلِّهَا» (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۶۶)؛ و تمامی اسمای الهی، تراویده و تجلی جمالی و جلالی اسم اعظم اند، پس اسم اعظم اسم ذات است که پدیدآورنده تمامی عوالم است. و جندی آن را به وجود آورنده و به عنوان متصرف در تمامی عوالم برشمرده است: «فَهُوَ الْإِسْمُ الْعِلْمُ لِلذَّاتِ الْمَوْجِدَةِ لِلْعَوَالِمِ كُلِّهَا، وَ هُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي هُوَ مُطْلَقُ التَّصَرُّفِ وَ التَّحَكُّمِ عَلَى الْعَوَالِمِ» (قیصری، ۱۳۷۵: ۷۴)؛ پس اسم اعظم، اسم ذات است که پدیدآورنده تمامی عوالم است، و آن اسم اعظمی است که تمامی تصرف‌ها و حکم بر تمامی عوالم بدان صورت می‌گیرد. و سرانجام امام خمینی در جای دیگر با تعبیری جذاب، اسم اعظم را هسته اصلی انواع اشجار هستی برشمرده است: «وَأَمَّا الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ بِحَسَبِ مَقَامِ الْإِلَهِيَّةِ وَ الْوَاحِدِيَّةِ فَهُوَ الْإِسْمُ الْجَامِعُ لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، جَامِعِيَّةِ مَبْدِئِ الْأَشْيَاءِ وَاصِلِهَا لَهَا، وَ النَّوَاةَ لِلْأَشْجَارِ مِنَ الْأَفْرُوعِ وَ الْأَغْصَانِ وَ الْأَوْزَاقِ، أَوْ اشْتِمَالِ الْجُمْلَةِ عَلَى أَجْزَائِهَا كَالْعَسْكَرِ عَلَى الْإِفْوَاجِ وَ الْإِفْرَادِ» (خمینی، ۱۴۱۶: ۷۶)؛ و اما اسم اعظم به حسب مقام الوهیت و واحدیت خداوند است، و آن اسمی است که تمامی اسمای الهی را در برمی‌گیرد، و پدید آمدن و اصل تمامی موجودات را فرا گرفته است، و هسته تمامی شاخه‌های ریز و درشت و برگ‌های درختان وجودی است، یا به این صورت که مانند لشگر، گروه‌ها و افراد تمامی اجزاء را در بر دارد.

نتیجه

دست‌آورد بررسی و تحلیل و نقد دیدگاه‌های مختلف ذکر شده و یا محتمل در معیار و ملاک اعظمت اسم اعظم، این است که دیدگاه‌های مطرح‌شده، به جز دیدگاه هشتم،

با نقد جدی مواجه بوده و در این میان، تنها نظریه هشتم صحیح است که می‌گوید اسم اعظم عبارت از اسمی است که محدوده وجودی آن در مقایسه با سایر اسمای الهی فراگیرتر از تمامی اسمای الهی است و این اسم بعینه همان اسمی است که بزرگ‌ترین صفت الهی - که از همه صفات الهی کم‌ترین قید و تعیین را دارد و بدین لحاظ برترین و بزرگ‌ترین صفت الهی است - در آن ملحوظ است؛ لذا محدوده وجودی آن فراگیرتر از تمامی اسمای الهی است و به این دلیل، تمامی آثار وجودی از آن صادر می‌شود و همه امور به آن منتهی می‌گردد. دلیل بر این ادعا، تحلیل عقلی مبتنی بر مقایسه مفهومی و وجودی اسمای الهی با یکدیگر است که گویای توقف برخی اسما بر برخی دیگر و انشقاق برخی از برخی دیگر، و منتهی به این حقیقت است که اسمی که مفهوم آن از همه اسما کلی‌تر است، در رأس این نمودار قرار می‌گیرد و اسم اعظم است و افزون بر دلیل عقلی، دلایل نقلی متعدد نیز این دیدگاه را پشتیبانی می‌کند.



منابع

- قرآن کریم.
- ابن حجر، أحمد بن علی عسقلانی، (۱۳۷۹)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة.
- ابن عربی، محیی الدین / قاسانی، عبد الرزاق، (۱۴۲۲)، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبد الرزاق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن عربی، محیی الدین، (۱۴۲۲)، محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عربی، محیی الدین، (بی تا). الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، بیروت: دار الصادر.
- ابن مالک، أبو عبدالله محمد، (۱۴۱۰)، شرح التسهیل، تحقیق عبدالرحمن السید و محمد بدوی المختون، چاپ اول، مصر: هجر.
- امام صادق - علیه السلام - (منسوب به.. /)، (۱۴۰۰)، مصباح الشریعة، بیروت: مؤسسة الاعلمی.

- بالی‌زاده، مصطفی، (بی‌تا)، شرح فصوص الحکم، منشورات محمد علی بیضون، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- تستری، سهل بن عبد الله، (۱۴۲۳)، تفسیر التستری، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- جندی، مؤید الدین، (۱۴۲۳)، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
- جیلانی، عبد القادر، (۱۴۱۹)، منظومۀ أسماء الله الحسنی، چاپ سوم، بیروت: موسسة الکتب الثقافیة.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۵)، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: اعلمی.
- حسن، عباس، (۱۳۶۷ ه.ش)، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، چاپ دوم، تهران: ناصر خسرو.
- حلّی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، (۱۴۰۸)، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- حویزی، شیخ عبد علی بن جمعه عروسى، (۱۴۱۲)، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان.
- خمینی، سید روح الله، (۱۴۱۶)، شرح دعاء السحر، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح الله، (۱۳۷۵)، حواشی بر قیصری، بی‌جا: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دیلمی، محمد بن عبد الملک، (۱۴۲۸)، شرح الأنفاس الروحانیة لأئمة السلف الصوفیة، قاهره: دار الآثار الاسلامیة.
- راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، (۱۴۰۹)، قصص الأنبياء (ع)، مشهد: مرکز پژوهش‌های اسلامی.
- سبزواری، ملاحادی، (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، (پاورقی نویسنده)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.
- سبزواری، ملاحادی، (بی‌تا)، شرح الاسماء الحسنی، قم: مکتب بصیرتی.
- سید بن طاووس، علی بن موسی (بی‌تا)، فلاح السائل، بی‌جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
- سید بن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۷۱)، جمال الاسبوع، بی‌جا: موسسه آفاق.
- سید بن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۰۹)، اقبال الاعمال، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- سیوطی، جلال الدین، (۱۹۹۳)، الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، بیروت: دار الفکر.

- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، (بی تا)، رسائل الشهید الثانی، قم: مکتب بصیرتی.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد، (بی تا)، فتح القدير، قاهره: عالم الكتب.
- صالح مازندرانی، مولی محمد، (۱۴۲۱)، شرح اصول کافی، بیروت: دار الحیاء التراث.
- صدر المتألهین، صدر الدین محمد شیرازی، (۱۳۸۳)، شرح أصول الکافی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدر المتألهین، صدر الدین محمد شیرازی، (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.
- صدر المتألهین، صدرالدین محمد شیرازی، (بی تا)، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، المركز الجامعی للنشر.
- صدوق، شیخ محمد بن علی بن حسین بن بابویه، (بی تا)، التوحید، تصحیح هاشم حسینی تهرانی، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
- صدوق، شیخ محمد بن علی بن حسین بن بابویه، (بی تا)، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
- صفار، محمد بن الحسن بن فروخ، (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات، تهران: اعلمی.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۵)، الرسائل التوحیدیة، قم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرانی، ابی القاسم سلیمان بن احمد، (۱۴۱۳)، کتاب الدعاء، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، (۱۴۱۸)، تفسیر جوامع الجامع، قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، (۱۴۱۵)، مجمع البیان، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۱۱)، مصباح المتهجد، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه.

- عاملی، محمد بن حسن حرّ، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، قم: آل البيت لإحياء التراث.
- عقیفی، أبوالعلا، (۱۳۷۰)، تعلیقه بر فصوص الحکم ابن عربی، چاپ دوم، انتشارات الزهراء (س).
- عکبری، ابو البقاء عبد الله بن حسین، (بی تا)، املاء مامن به الرحمان وجوه اعراب القرآن، بی جا: بی نا.
- فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۶)، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (ع).
- قاسانی، عبد الرزاق، (۱۳۷۰)، شرح فصوص الحکم، چاپ چهارم، قم: انتشارات بیدار.
- قیصری، داود، (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قیصری، داود، (۱۴۲۵)، شرح القیصری علی تائیه ابن الفارض، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- کبری، نجم الدین، (۱۴۲۶)، فوائج الجمال و فوائج الجلال، چاپ دوم، مصر: دارالسعاد الصباح.
- کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، (بی تا)، البلد الامین، بی جا: بی نا.
- کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، (بی تا)، مصباح کفعمی، قم: انتشارات رضی.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷)، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مناوی، محمد عبد الرؤوف، (۱۴۱۵)، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ضبط و تصحیح احمد عبد السلام، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- میرداماد، محمد باقر بن محمد، (۱۴۰۳)، التعلیقه علی أصول الکافی، قم: الخيام.
- نراقی، محمد مهدی، (بی تا)، جامع السعادات، بی جا: دار النعمان.
- نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت.